عکس: علی اکبری/آژانس عکس ایران

گفت‌وگو با محمد علی جدیدالاسلام
بزرگ‌ترین مجموعه‌دار دوربین‌های عکاسی خاورمیانه

موزه عکاسی «برج آزادی» را جهانی می‌کنم

گفت و گو

گروه فرهنگی/ از زنگ در آتلیه‌های قدیمی خبری نیست، اما پیشخوان شیشه‌ای که زیرش پر از عکس و لنز و نگاتیوهای شیشه‌ای عکاسی‌های قدیم را دارد، فضای درونی پر از دوربین‌های فانوسی است که عکاس‌باشی‌های قاجاری با آن عکس می‌گرفتند و پروژکتورهای بزرگی که برای عروسی‌ها و مراسم‌های مهم برده می‌شد هم اینجاست. در کنجی از برج آزادی تهران موزه عکاسی یکی از عکاسان پیشکسوت و مجموعه‌دار از سال ۹۹ برپا شده و کلکسیون دوربین‌ها و وسایل عکاسی همراه با عکس‌های قدیمی استاد محمدعلی جدیدالاسلام در آن به نمایش درآمده است. محمدعلی جدیدالاسلام متولد ۱۷ فروردین ۱۳۳۱ در تبریز در محله امجد کوچه در خانواده‌ای به دنیا آمد که با شغل عکاسی مأنوس بود و در حال حاضر دارنده بزرگ‌ترین مجموعه دوربین‌های عکاسی در خاورمیانه است. در موزه عکاسی در زیر برج آزادی با قهوه و چایی که در رسم میهمان‌نوازی فرهنگ ترک‌هاست پذیرایی شدیم و با محمد علی جدیدالاسلام درباره عکاسی، دوربین و موزه و ماجرای عکس گرفتن از شهریار حرف زدیم که در ادامه می‌خوانید.

در خانواده‌ای با میراث عکاسی از پدربزرگ و پدرتان رشد کردید. در این باره بگویید؟

پدرم اهل هنر بود. صدای خوبی داشت، آواز می‌خواند و خوشنویسی می‌کرد. به صورت آماتوری عکس هم می‌گرفت. وقتی من کلاس ششم را تمام کردم برای اینکه در کوچه بازی نکنم من را نزد یکی از دوستانش به نام احمد کیابخت برد و از همانجا عشق و عاشقی با عکاسی شروع شد. روح پدرم شاد که فرمود به استاد، فرزند ما را عشق بیاموز و دگر هیچ. از سال ۱۳۴۳ عکاسی را شروع کردم و تا امروز هم ادامه دادم. ما ۴ برادر بودیم چون پدرم سرسوزنی ذوق هنری داشت، هر ۴ پسرش با یک هنر انس گرفتند. تمام برادرانم عکاسی را بلد بودند و حتی پدربزرگم از عکاسان خوب گرجستان بود که بعد از مهاجرت به ایران و ازدواج با دختری ایرانی فامیل ما به جدید الاسلام تغییر کرد، چون کلیمی بودیم و با مسلمان شدن شهرت خانواده هم عوض شد.

تحصیلات دانشگاهی در عکاسی هم دارید؟

سال ۵۶ در امتحان انستیتو تربیت مربیان هنری قبول شدم و برای ادامه تحصیل به تهران آمدم که همزمان با روزهای پیروزی انقلاب بود، بعد از اعتصاب غذا در انستیتو برای دانشکده شدن انستیتو آقای گنجی وزیر آموزش و پرورش وقت آمدند و موافقت کردند. من به عنوان نماینده از طرف دانشجویان به دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران رفتم و اساسنامه‌ای تنظیم کردیم و انستیتو تبدیل شد به دانشکده. ۱۱۲ واحد درسی پاس کردیم، بعد از انقلاب و تغییر مدیران، آقایی به نام سید کمال‌الدین حاج سید جوادی مدیر دانشکده ما شد که به‌خاطر انقلاب فرهنگی دانشکده تعطیل شد. چون ما معلمان مأمور به تحصیل بودیم، گواهینامه فوق دیپلم گرفتیم که بالاجبار به تبریز برگشتیم که من در آن جا به عنوان دبیر هنر پذیرفته نشدم که از رسته دبیری به رسته آموزگاری بروم. در کلاس اول ابتدایی بیست سال تمام تدریس کردم و در عین حال عکاسی را ادامه دادم. به قول حافظ: «چون اعتمادی نیست بر کار جهان حتی بر چرخ گردون نیز هم»، بنابراین آتلیه عکاسی باز کردم.

از روزهای اولی که دوربین به دست گرفتید، بگویید؟

من عاشق دوربین لایکا بودم و چون زبان انگلیسی بلد نبودم وقتی یک دوربین را پشت ویترین عکاسی دیدم به قیمت ۲۰ تومان آن دوربین را خریدم که بعد فهمیدم فلایکاست. الان چند دوربین لایکا دارم که با آنها کار می‌کنم حتی لایکا دیجیتالی پی دی ۲۴۰ هم دارم.

بعد از ۵ هفته کار کردن با پولی که گرفتم دوربین آگفا خریدم، برای گرفتن اولین عکس شب خوابم نبرد و صبح برادرانم را بیدار کردم. چون حیاط خانه آفتاب‌گیر نبود به بیرون خانه رفتیم و جلوی در اولین عکس را گرفتم. یکی از دوستانم آقای هادیان برای این عکس دلنوشته‌ای نوشته به این مضمون «ایستادیم عکس گرفتیم زیر باران‌ها و هلهله‌ها و تو نیامدی و من سایه داشتم و در عکس نیفتادم.»

تا ۱۴ سالگی بیشتر عکس‌هایم خانوادگی بود و بعد از آن دوران در دوره انقلاب کلی عکس گرفتم چون تهران دانشجو بودم بعدها برای اینکه منبع درآمدی داشته باشم، عکاسی پرتره را انتخاب کردم که با توجه به مطالعاتی که درباره عکاسان بزرگ پرتره مثل یوسف کارش عکاس ارمنی و نیومن داشتم به نور و پوزیسیون مسلط شدم.

موفقیت‌تان را در عکاسی مدیون چه کسی یا چه چیزی می‌دانید؟

ممارست، جست و جو در کتاب‌ها و مجلات عکاسی و بهره‌مندی از اساتید خوبی مثل زنده‌یاد احمد کیابخت. نورپردازی و پوزیسیون را از رسام نخجوانی یاد گرفتم. همیشه می‌گویم «ذات نایافته از هستی بخش، کی تواند که بود هستی بخش» هر هنرمند و صنعتگری که پیش استاد نرود کارش ناقص است. در هر هنری هستیم حتماً باید استادی داشته باشیم تا فوت و فن آن کار را بهتر یاد بگیریم. بعد از تسلط به زبان انگلیسی با استفاده از کتاب و مجلات انگلیسی زبان، درباره عکاسان بزرگ پرتره و عکس‌های معروفی که گرفتند مطالعات زیادی کردم.

ویژگی منحصربه‌فردی که در عکاسی و عکس گرفتن دارید چیست که شما را با دیگر عکاسان متفاوت می‌کند؟

سعی می‌کنم با نورپردازی، درون انسان‌ها را به تصویر بکشم. هیچ وقت به مدل یک دو سه نمی‌گویم که آماده عکس گرفتن شود. در لحظه‌ای که نگاهم به چهره‌اش می‌افتد عکاسی می‌کنم و عکس‌هایم هم شاهدی بر این مدعاست.

از حوادث قیام تبریز هم عکس گرفتید.

در اواخر روزهای پیروزی انقلاب به تبریز رفتم و از حوادث تبریز عکس گرفتم که در آرشیو هم دارم. در ورودی موزه‌ام دو عکس از عکس‌های من را می‌بینید که یکی مربوط به روزهای آمدن امام است و دیگری روز بازگشایی دانشگاه.

حال و هوای عکاسی در آن روزها چطور بود؟

من در آن روزها به هیچ جا وابسته نبودم. مشکلات زیادی در عکس گرفتن داشتم. شهریوری که در تهران بودم برای عکاسی به میدان ژاله رفتم. آن جا دوربینم را گرفتند و نگاتیوش را ندادند. بنابراین چون مجوز نداشتم دوربینم را چند روز بیرون نیاوردم. عکاسی در آن روزها خیلی خطرناک بود ولی با وجود این عکس‌های زیادی از تظاهرات تهران گرفتم.

برای عکاسی به مراسم عروسی هم می‌رفتید؟

وقتی تازه آتلیه‌ام را باز کردم برای امرار معاش به عروسی‌ها هم می‌رفتم. در یکی از عروسی‌ها خواهر داماد با لحن نامناسبی به من گفت «عکاس بیا اینجا» من از این لحن خیلی ناراحت شدم و به شخصیتم برخورد، وسایلم را جمع کردم که ازعروسی بیایم بیرون اما داماد چون رفیقم بود وساطت کرد و ماندم. از آن روز به بعد دیگر برای عکاسی به هیچ عروسی‌ای نرفتم. اما در عین حال عکاسی از هنرمندان در درجه اول برایم حائزاهمیت بود.

از شخصیت‌های مهمی عکس گرفتید؟

من بیشتر عکاسی استودیویی کردم و به دنبال گرفتن عکس از شخصیت‌های مهم نبودم، برای همین از هنرمندان برای عکاسی دعوت می‌کردم. در تبریز اکثر استانداران و فرمانداران برای عکاسی پیش من می‌آمدند اما از این عکس‌ها آلبوم ندارم فقط از هنرمندان آلبومی نفیس درست کردم چون نمی‌خواستم وارد کار سیاست شوم، یک بار از سیاست کتک خوردم برایم کافی بود.

درباره عکاسی از استاد شهریار بگویید چرا از بین آن همه عکاس، شما برای عکس گرفتن به منزلشان رفتید؟

استاد شهریار زمانی که در خیابان چایچیان سه راه طالقانی تبریز زندگی می‌کرد با دختر عموی مادرم همسایه بودند. ما وقتی به خانه آنها می‌رفتیم استاد شهریار را می‌دیدیم. زمانی که در عکاسی سعدین بودم همراه با یکی از اساتید عکاسی برای عکاسی از استاد شهریار رفتیم و با دوربین لوبیتل که لنز دوقلو دارد چند تا عکس از استاد شهریار گرفتیم. سال‌ها بعد استاد رسام نخجوانی تماس گرفتند و گفتند می‌خواهند کتاب استاد شهریار را چاپ کنند و از من خواستند که از استاد شهریار عکاسی کنم. گفتند استاد با شما تماس می‌گیرد و من هم خیلی خوشحال شدم. بعد از ۵ دقیقه استاد شهریار زنگ زد و قرار عکاسی را گذاشتیم.

برای اینکه عکس‌های باکیفیت بگیرم وسایل زیادی بردم و در پوزیشن‌های مختلف از استاد ۵ حلقه عکس گرفتم و به لابراتوار دادم. از بخت بد من کارگر تازه‌ای آمده بود که بر اثر اهمال‌کاری باعث نور خوردن فیلم‌ها شد و همه آنها خراب شدند. بعد از چند روز استاد زنگ زد که محمدعلی عکس‌های من حاضر شد؟ توضیح دادم که عکس‌های‌تان خوب درنیامده است که ایشان گفت جانت به سلامت بیا دوباره عکس بگیر و رفتم دوباره برای عکاسی. به جرأت می‌گویم عکس‌هایی که گرفتم از بهترین عکس‌های استاد شهریار است. من دوبار در عمرم در عکاسی واقعاً با انسان‌هایی روبه رو شدم که عظمت روح‌شان را ستایش کردم، یکی استاد شهریار و دیگری دامادی بود در تبریز که عکس‌هایش خوب نشد و دوباره رفتم عکاسی.

در آن زمان دوربین‌ها دیجیتال نبود. تا زمانی که فیلم ظاهر شود و نتیجه کار را ببینیم استرس داشتیم و اگر زمانی خراب می‌شد و بعضی عکس‌ها امکان تکرار نداشت، خیلی ناراحت می‌شدم.

شما یک مجموعه عکس از زمان قاجار دارید؟

وقتی برای خرید دوربین به جاهای مختلف می‌رفتم عکس هم می‌خریدم. اما مجموعه‌ای را از یکی از دوستانم به نام احد قبادی برای قدردانی و خوشحالی قبولی فرزندش در دانشگاه گرفتم چون پسرش شاگرد من در کلاس اول ابتدایی بود. همچنین ۱۵۰ قطعه عکس از دیمیتری ایوانویچ ارماکوف عکاس گرجستانی اسکن و فایل تهیه کردم.

از چه زمانی تصمیم به کار مجموعه‌داری دوربین گرفتید؟

سال ۶۲ آتلیه باز کردم. ۱۲ تا دوربین داخل یک کمد گذاشته بودم و مردم خیلی با عشق و علاقه آنها را نگاه می‌کردند.

کم کم تشویق شدم این کمد را بزرگتر کنم که بدین ترتیب هر عکاسی که مغازه‌اش جمع می‌شد، من وسایلش را می‌خریدم و بعد از خرید طبق تاریخچه، دوربین‌ها را از کتاب‌ها و اینترنت استخراج کردم و شناسنامه برای‌شان تهیه کردم. به جرأت می‌گویم این مجموعه یکی از بهترین و جامع‌ترین مجموعه‌های خاورمیانه است. در مجموعه‌ام ۱۵۰۰ قطعه دوربین، لنز، فیلتر، دستگاه‌های چاپ، پروژکتور و اسلاید است. در این موزه بیش از ۱۰۰ نگاتیو شیشه‌ای که جزو اسناد مصور و بخشی از میراث فرهنگی و هنری کشور محسوب می‌شوند، نمایش داده می‌شود. گران‌ترین نگاتیو شیشه‌ای آن، متعلق به ثبت اولین تصویر و عکس از یک کارخانه فرشبافی قدیمی تبریز است که سال ۱۳۷۳ به مبلغ ۱۰۰ هزار تومان خریداری شده است.

موضوع تصاویر در دیگر نگاتیوهای شیشه‌ای این موزه، اماکن قدیمی تهران مانند میدان توپخانه، کاخ گلستان و روایت‌های تصویری از انواع کسب وکارهای سنتی است. قدیمی‌ترین دوربین این موزه، دوربین «فوکلاندر» ساخت آلمان در سال ۱۸۵۰ میلادی است که به عکاس معروف ایتالیایی «لوئیجی مونتابونه» تعلق داشت. «لایکا مینوکس» کوچک‌ترین دوربین حرفه‌ای این موزه با حدود ۲۵۰ گرم وزن است و کاربرد جاسوسی دارد. بزرگ‌ترین دوربین مجموعه هم قطعه فیلمش ۱۸ در ۲۴ است.

آثاری که در این مجموعه است چقدر در تاریخ عکاسی ایران اهمیت دارد؟

در تهران قبلاً جایی به نام عکسخانه شهر بود که متأسفانه بسته شد. در آنجا ۲۵۰ دوربین نگهداری می‌شد که من سه بار آنجا نمایشگاه داشتم. الان در حال حاضر موزه دوربین‌های من در مجموعه آزادی برای پژوهشگران و علاقه‌مندان و دانشجویان عکاسی حائزاهمیت است. هر روز یک گروه عکاسی از این موزه بازدید دارند و من توضیحات لازم را در اختیارشان قرار می‌دهم و هر سؤالی که درباره تاریخ عکاسی داشته باشند تا حد امکان پاسخ می‌دهم.

موزه عکاسی شما قبلاً در تبریز بود؟

۴ سال و نیم موزه عکاسی‌ام در موزه مشاغل تبریز برپا بود، چون درش همیشه بسته بود، تصمیم گرفتم جمعش کنم. متأسفانه در جریان حمل وسایلم بسیاری از آن‌ها شکست و حتی بسیاری از دوربین‌هایم را با قیمت پایین فروختم. من درجه دکترای عکاسی دارم و عضو مؤسسه هنرمندان پیشکسوت هستم. در دیداری که با عباس عظیمی‌زمانی که مدیر برج آزادی بود داشتم، علاقه‌مندی نشان دادند برای برپایی موزه عکاسی که بعد از جمع شدن موزه‌ام در تبریز اینجا موزه برپا کنم و از محل فروش بلیت درصدی هم به من بدهند و حتی وسایلم را بیمه کردند و موزه از تبریز به تهران منتقل شد و دوربین‌ها به آزادی رسیدند. اما الان یک موزه عکاسی در عمارت ساعت تبریز است که ۱۵۰ تا از دوربین‌ها را من به آن‌ها هدیه دادم و ۷۰ تا عکس قدیمی هم چاپ کردم و به آنها بخشیدم.

موزه عکاسی من در مجموعه آزادی جایگاه خاصی دارد. از همه جای دنیا برای دیدن می‌آیند که موزه من ۵۰۰ متر است. اگر به من امکانات بدهند نگاتیوهای شیشه‌ای‌ام در منزل است به همراه عکس‌های قاجاری و دوربین‌هایی که در خانه دارم همه آن‌ها را به موزه عکاسی می‌آورم و اینجا را به یک موزه بین‌المللی عکس و عکاسی و وسایل عکاسی تبدیل می‌کنم. من حتی از کشور دوبی پیشنهاد داشتم تا موزه را برای نمایش آنجا ببرم ولی می‌خواهم این موزه را در برج آزادی دائمی کنم و فصلی نباشد. حتی از من خواستند این موزه را بفروشم و با پولش دو آپارتمان می‌توانستم بخرم ولی گفتم اینها برای مملکتم است پس نمی‌فروشم فقط وقتی از عکاسی بازنشست می‌شوم که عمرم تمام شده باشد.

***موزه عکاسی برج آزادی برای بازدید علاقه‌مندان از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر و جمعه ۱۰ تا ۷ دایر بوده و فقط شنبه‌ها تعطیل است.**

> موزه عکاسی من در مجموعه آزادی جایگاه خاصی دارد از همه جای دنیا برای دیدن می‌آیند که موزه من ۵۰۰ متر است. اگر به من امکانات بدهند نگاتیوهای شیشه‌ای‌ام در منزل است به همراه عکس‌های قاجاری و دوربین‌هایی که در خانه دارم همه آن‌ها را به موزه عکاسی می‌آورم و اینجا را به یک موزه بین‌المللی عکس و عکاسی و وسایل عکاسی تبدیل می‌کنم

روایتی از یک فیلم ناکام که در تاریخ سینمای مذهبی ایران گم شد

«درویش» گوشه نشین در انتظار «رستاخیز»

گزارش

کمتر کسی تصور می‌کرد سرنوشت یک فیلم مذهبی درباره عاشورا، اینچنین پیچیده و پرفرازونشیب شود. «رستاخیز» ساخته احمدرضا درویش، می‌توانست سال‌ها پیش روی پرده بیاید، دیده شود، ستایش یا از آن انتقاد شود، و سرانجام به حافظه تاریخی سینمای ایران بپیوندد. اما تقدیر این فیلم، در محاق توقیف رفتن بود؛ سرنوشتی غم‌انگیز برای اثری که با امید به تثبیت سینمای دینی ساخته شد.

سینمایی در مسیر نور

احمدرضا درویش، فیلمسازی است ریشه‌دار در تاریخ معاصر سینمای ایران؛ کارگردانی که از دل روزهای پرشور پس از انقلاب برخاست و بخشی مهم از کارنامه‌اش به روایت دفاع مقدس و مفاهیم معنوی اختصاص دارد. «رستاخیز» امتداد طبیعی دغدغه‌های او بود؛ فیلمی مذهبی و تاریخی، با موضوعی سترگ قیام عاشورا و حماسه امام حسین(ع). مشابه چنین آثاری در این چهل سال ساخته شده‌اند و بسیاری با حمایت‌های رسمی نیز همراه بوده‌اند اما این فیلم، با وجود دریافت همه مجوزها و با وجود قرار گرفتن در رأس فهرست گران‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما هرگز مجال اکران عمومی نیافت.

از فجر تا اکران جنجالی

زمستان ۱۳۹۲، درویش حاصل خون دل خوردن‌های ۱۰ ساله‌اش با مضمون عاشورایی را سه سال پس از اتمام تولید به جشنواره آورد. «رستاخیز» در ۱۱ بخش نامزد دریافت سیمرغ شد و در ۸ بخش از جمله بهترین فیلم و بهترین کارگردانی برنده شد اما همان شب‌ها، زمزمه‌های مخالفت‌ها شروع شد. نشان دادن چهره اهل بیت مرکز ثقل همه این مخالفت ها بود. در حالی که فیلم با نظر مساعد مراجع دینی ساخته شده بود موج مخالفت‌ها همین طور بالا می‌گرفت. در این فیلم چهره حضرت عباس، حضرت علی اکبر، حضرت قاسم، حضرت مسلم و حضرت علی اصغر نشان داده شده است. در مقابل این انتقادات اما چهره‌هایی همچون آیت‌الله علم الهدی موضع متفاوتی داشتند و «رستاخیز» را فیلمی ارزشمند عنوان کرده و از این نکته مهم سخن گفتند که هنگام ساخت فیلم از رهبر معظم انقلاب استفتا شده و آقا نوشته‌اند اگر وهن نباشد، ایراد ندارد.

صبح داغ ۲۴ تیرماه ۱۳۹۴، عده‌ای مقابل سینما آزادی ایستاده بودند. بعضی برای دیدن فیلمی که سال‌ها در انتظارش بودند و بعضی دیگر برای اعتراض به نمایش فیلم. در آن میان، مردی با چهره‌ای خسته و نگران، دورتر ایستاده بود.

احمدرضا درویش، کارگردان «رستاخیز»، فقط نظاره می‌کرد؛ او قرار بود ثمره سال‌ها تلاشش را روی پرده ببیند، اما انگار می‌دانست چیزی بزرگتر از یک اکران معمولی در حال رخ دادن است؛ تجمعات خیابانی، پلاکاردهای اعتراضی و حتی پیچ و تاب قمه هایی مقابل سینما، از جمله اتفاقاتی بود که اکران محدود فیلم را به یک بحران تبدیل کرد و تنها چند ساعت پس از شروع اکران، فیلم از پرده پایین کشیده شد.

نسخه‌ای برای غربت: از تهران تا بغداد

۲۴ شهریور ۹۸ پس از منع نمایش در ایران، «رستاخیز» با نام «القربان» و به زبان عربی در جشنواره بغداد شرکت کرد و علاوه بر دریافت جایزه بزرگ جشنواره فیلم بغداد جایزه بهترین فیلم از نگاه تماشاگران را هم از آن خود کرد. اما همین نسخه، همزمان با شام غریبان شهدای کربلا و در شب عاشورای ۱۳۹۸ به شکل غیرقانونی روی اینترنت منتشر شد. درویش در بیانیه‌ای مفصل این اقدام را سرقت فرهنگی دانست و نوشت: «فیلم من، مثل یوسفی است گرفتار در چاه؛ آن هم به دست برادران به‌ظاهر دلسوز.» بنیاد سینمایی فارابی که ۶۰ درصد مالکیت فیلم را در اختیار داشت، پس از انتشار این نسخه، شکایتی رسمی را به دادستانی ارائه کرد و خواستار پیگیری حقوقی شد. این در حالی بود که اخبار تازه‌ای درباره پرداخت غرامت از سوی وزارت ارشاد به صاحبان فیلم هم منتشر شد که بحث‌برانگیز بود.

پرواز بی‌فرود

گفت‌وگوها و رایزنی‌ها برای حل مشکل «رستاخیز» در همه این سال‌ها بی‌نتیجه بوده است.

هر عاشورا که می‌آید و می‌رود همه یادشان می‌آید چرا «رستاخیز» در محاق توقیف مانده است؟ سؤالی که پاسخ آن تا حدودی روشن‌کننده سرنوشت فیلمساز هم هست چرا؟ چون درویش ادامه فعالیت فیلمسازی‌اش را به اکران این فیلم مشروط کرده است.

سال‌ها از عمر حرفه‌ای کارگردان مؤثری چون احمدرضا درویش در بلاتکلیفی هدر رفته است.

در تمام این سال‌ها درویش دیگر فیلمی نساخته و گوشه‌نشینی اختیار کرده است و حتی توصیه و رایزنی فیلمسازان معتمدی چون ابراهیم حاتمی‌کیا هم برای اکران «رستاخیر» بی‌نتیجه مانده است: «این پرواز نیازمند فرود است و باید به بهترین وجه بنشیند و در این خصوص نباید شاهد سقوط باشیم.

فیلم «رستاخیز» در تک تک پلان‌هایش قصد قربت داشته است. نباید به گونه‌ای رفتار شود که باعث سرکوب شود و کسی جرأت ورود به این عرصه را نداشته باشد. فیلم «رستاخیز» باید بتواند فرصت اکران بگیرد به هرحال باید شرایط به گونه‌ای ایجاد شود که اجازه ورود دیگران در این عرصه صورت بگیرد تا در این مسیر فیلم‌های بسیاری ساخته شود.»

> در تمام این سال‌ها «احمد رضا درویش» دیگر فیلمی نساخته و گوشه‌نشینی اختیار کرده است و حتی توصیه و رایزنی فیلمسازان معتمدی چون ابراهیم حاتمی‌کیا هم برای اکران «رستاخیر» بی‌نتیجه مانده است